

اندیشه‌های اوحدی مراغه‌ای

در منزلت دانش و چگونگی آموزش

دکتر ناصر تکمیل همایون

قسمت دوم

در شماره پیش، خوانندگان بخش نخست مقاله «اندیشه‌های اوحدی مراغه‌ای در منزلت دانش و چگونگی آموزش» را مطالعه نمودند. از آن جهت که این مطلب در مقایسه با دیگر مطالب نشریه از تفصیل بیشتری برخوردار بود، ناچار آن را در دو بخش تنظیم و برای چاپ آماده کردیم. در بخش نخست به چگونگی اوضاع روزگار اوحدی مراغه‌ای و نقش فرهنگی مراغه و نیز خاستگاه و ترجمه احوال این دانشمند بزرگ اشاره مختصری شد. حال بخش پایانی مطلب از نظران می‌گذرد:

۳ - منظومه جام جم

از سده پیش از حمله مغولان تا سده پیش از به قدرت رسیدن قزلباشان و تأسیس سلسله صفویه سرودن منظومه‌های عرفانی شامل مباحث اجتماعی و تربیتی و اخلاقی و حتی انتقادی نسبت به حاکمان و صاحبان مناصب ظاهری دین، رواج یافته بود. عطار، سنایی، مولوی، شیخ شبستری و نیز اوحدی سراینده منظومه با ارزش جام جم، در زمره نامدارترین این گویندگان به شمار رفته‌اند. در این منظومه‌های معروف، فزون بر مواعظ و نضایح به طور مستقیم و غیر مستقیم، اوضاع و احوال زمان و آشفته‌گی نهادها و کارکردهای اجتماعی و سیاسی و چگونگی دست‌اندرزبانی ناهلان بر فضایل جامعه و مذهب و کم بهاشدن رفتارها و سنت‌های کارساز و شیوع ردایل و قبایح، اعتیاد به میخوارگی و کشیدن بنگ، دغلکاری در لباس علم و فقه و قضا و فتوت، در میان مردم نیز مورد عنایت قرار گرفته است. حقیقت این است که این منظومه خاص فقط به دنبال مثنویهای آن عصر به سبک حدیقه‌الحقیقه سنایی سروده نشده، بلکه با رعایت سبک شعری، رسالت و حوالتی تاریخی و فرهنگی نیز بر عهده داشته است.

حسین مسرور به درستی نوشته است: «این رساله به حکم تقلید منظوم نشده، بلکه به حکم احتیاج و ضرورت ساخته شده است و همین سبب، نفاست آن را تأیید می‌کند... [و همچنین] جام جم شیرینتر و یک نواخت‌تر از حدیقه ساخته شده است.»^{۱۷}

الف - در پدید آمدن منظومه

اوحدی، سرودن جام جم را در دوره کمال و پختگی، به خواست غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله به سال ۷۳۲ ق آغاز کرده و در رمضان سال بعد به پایان رسانده است. وی در ذکر «حسب حال» خود در آغاز منظومه، پس از بیان سختیهای معیشت، چنین گوید:

رخت خود در خرابه‌ای بردم
زان دل افسردگان بیفردم
سخنم را درو رواج نبود
وز خرابی برو خراج نبود
بر سر شعر جان همی دادم
گاهگاهش بنان همی دادم
تا که شد صیت رتبت خواجه
سروری را تراز دیباچه
کرمش در گشود و خوان انداخت
لطفش آوازه در جهان انداخت
عنایات خاصّ خواجه غیاث‌الدین محمد، اوحدی را
به وجد و شعف درآورد به گونه‌ای که فرمود:

ای فتوح دل سحرخیزم
قوة‌العین خاطر تیزم
از بهار تو تازه دل جانها
و زنهار تو روشن ایمانها
ز تو طبعم به دست شب‌خیزی
کرده بر فرق عقل گل‌ریزی
به زمین از سپهر پیغامی
زین مباحث «جام جم» نامی
شاعر با توانمندی تمام بر قامت دانش و ذوق و
آگاهیهای خود، جامه زیبای مثنوی را پوشانیده و با
صداقت بیان کرده است که:

نامه اولیاست این نامه
میر این را به شهر هنگامه
اندرین نامه بدیع سرشت
ره دوزخ پدید و راه بهشت
سخن مبداء و معاش و معاد
نامه این نامه «جام جم» کردم
وندرو نقش کل رقم کردم
اندرین چند بیت کردم یاد
تا چو رغبت کنی جهان دیدن
هر چه خواهی درو توان دیدن
بتو گوید که آدمی چه بود
مرد چون است و مردمی چه بود
منظومه جام جم (= ۴۵۷۱ بیت) با کوشش‌های
مستمر اوحدی در چارچوب اندیشه‌ای نظام‌دار (ابتداء،
حرکت، انتها) و بیانی دل‌انگیز پایان پیدا کرده و چگونگی
انجام آن را در زمان، چنین نمایان ساخته است:

گنج معنی است اینکه پاشیدم
نه کتابی که بر تراشیدم
چون ز تاریخ برگرفتم فال
هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون به سالی تمام شد بدرش
ختم کردم به لیلۃ القدرش

ب - فهرست مضامین منظومه

[مقدمه] شامل مناجات، آداب التماس، نعت رسول و مدح ممدوحان و...
قسمت اول کتاب شامل دور اول: در مبدأ آفرینش، دور دوم: در کیفیت معاش جمهور و در آن چند باب سخن است که باب اول آن در معاش اهل دنیا و باب دوم در معاش و احوال آخرت است. دور سوم: در شرح معاد خلائق و احوال آخرت.

۴ - نظام اندیشه و باورمندی

نخستین واقعیتی که در برابر انسان قرار دارد و نیستی و عدم را از ذهنیت‌ها دور می‌کند، اصل آفرینش و تنوع موجودات است. در اندیشه اوحدی هستی از فیضهای الهی است و «أول ما خلق الله»، عقل است و پس از آن نفس و آنگاه فلک (= آسمان، انجم، چرخ) و به دنبال آن زمان (= چهار فصل) و زمین (در چهار جهت شرقی و غربی و شمالی و جنوبی) و منقسم به هفت اقلیم (که هر اقلیمی با ستاره‌ای در پیوند است) پدید آمده است. با گردش فلک چهار عنصر اصلی (آتش، باد، آب و خاک) به وجود آمده که در تنوع ترکیبی و پدیدار شدن خاصیت‌ها، معدن و نبات و سرانجام حیوان بر زمین یافته شده‌اند. اوحدی ساز و کار آفرینش را که متعلق به اغلب حکمای مسلمان است، با زبانی ساده و منطقی، چنین بیان کرده است:

الف - آفرینش هستی

ذات او بر وجود شاهی کرد
رحمتش رخ به نیک خواهی کرد
صنع را مظهري ضرورت شد
طالب جسم و جان و صورت شد
اول جمله اوست، عزو جل
گر چه آخر ندارد و اول
عزتش چون ز خود به خود پرداخت
نظری بر کمال خویش انداخت
زان نظر گشت عقل کل موجود
عقل کو را پدید کرد سجود
نفس کل شد پدید از آن دیدن
شد پسندیده زان پسندیدن
نفس چون در سوم نورد افتاد
سومین جوهر دو فرد افتاد
زان سه رتبت سه بعد پیدا شد
پیکر آسمان هویدا شد
جوهر نفس چون به خود نگرست
تا بداند که حق که و او کیست؟
عقل و نفس و فلک پدید آمد

ب - پیدایی انسان

اوحدی پس از بیان چگونگی آفرینش موالید ثلاثه (جسم، گیاه و حیوان) در مورد پیدایی انسان چنین آورده است:
جسم چون زین دو روح^{۱۸} یاری یافت
بر حیات و روش^{۱۹} سواری یافت
حرکت کرد بر زمین چپ و راست
رستنی خورد و خواب راحت خواست
زین میان ماده گشت و نر پیدا
وز پی ماده گشت نر شیدا
تا ز تولیدشان جهان پرگشت
کوه و صحرا و غار و وادی و دشت
امتزاج این دو روح را با هم
چونکه در اعتدال شد محکم
نفس دانا تعلق ساخت
سایه نور چون بدان انداخت
نوع انسان از آن میان برخاست
شد به قامت زاستقامت راست
تن او شد به عقل و جان قائم

اوحدی گویی حرکت عمومی جامعه را در آن روزگار «مثبت» و رو به «فلاح» ارزیابی نکرده است

«هستی» گویی اسیر و ناتوان است و جهان و کاینات و اجرام سماوی بر او سلطه غم‌انگیزی دارد:
چیست گیتی؟ سرای محنت و غم
زحمت او فزون و راحت کم
تا شب آخرین و روز سخت
فلک اندر کمین محنت تست

تن پناهی ندید و جان دائم
صاحب علم^{۲۰} و صنعت^{۲۱} و سخن^{۲۲} است
زانکه او را سه روح و یک بدن است
و آنچه اصل وجود انسان است
زیده این نبات و حیوان است

ج - منزلت آدمیان

د - رهایی در پیوند با «علم»
اوحدی در ژرفای نومیدی، به دانش و عمل به آن، دل بسته است و در برابر این پرسش که انسان برای چه پا در عرصه وجود نهاده و این همه مصایب و سختیها باید تحمل کند؛ چنین گفته است:
تو بدان آمدی که کار کنی
زین جهان دانش اختیار کنی
همه را بنگری و دریایی
رنج بینی و درد سر یابی
دانش این حوالست بتو
و ز خدا این رسالتست بتو
آن‌گاه در صفت علم که پایانش خودشناسی است،
چنین گوید:

اوحدی با آنکه به میراث‌های کهن عرفان و اندیشه ایران و اسلام دست یافته، لکن با تأثیر پذیری از جامعه و پرورش یافتگان آن روزگار، گاه با داشتن اندیشه‌هایی والا، بیانگر نظریات منفی و نومیدکننده است و به روشنی غیر عادلانه بودن نظام حاکم بر جامعه را نشان می‌دهد. وی انسان را «بهینه اسم» ذات پروردگار دانسته و در جایی از او چنین ستایش کرده است:

ذات حق را بهینه اسمی تو
گنج تقدیس را طلسمی تو
ببدن درج اسم ذات شدی
بقوی مظهر صفات شدی
هم چو سیم‌رخ رازهای جهان
در پس قاف قابلیت پنهان
ملکوت است جای و منزل تو
جبروت آشیانه دل تو
صنح را برترین نمونه تویی
خط بی چون هم چگونه تویی
و این موجود برجسته را دارای توانایی‌های بی‌شمار دانسته و در باب آن چنین آورده است:

علم یال است مرغ جانت را
بر سپهر او برد روانت را
علم دلرا بجای جان باشد
سر بی علم بدگمان باشد
دل بی علم چشم بی‌نورست
مرد نادان ز مردمی دورست
نیست آب حیات جز دانش
نیست باب نجات جز دانش
دین به دانش بلند نام شود
دین با علم کی تمام شود؟
تن بدانش سرشته باید کرد
دل بدانش فرشته باید کرد
آنچه در علم بیش می‌باید
دانش ذات خویش می‌باید

مشکل عالم از تو آسان شد
دد و دامت زدم هراسان شد
سنگ چون موم زیر تیشه تُست
آب و آهن یکی ز پیشه تُست
پوست بیرون کنی ز شیر و پلنگ
وز هوا درکشی عقاب و چلنگ
دیگران زیر بازوان تواند
سر در افسار و در عنان تواند
آفرینش تمام گشت بتو
خاک از افلاک درگذشت بتو
که سر خطِ حلقه هستی
از حقیقت بهم تو پیوستی
اما این «پیوند دهنده حلقه هستی» در مجموعه

۵ - دوره‌های حیات انسانی و منزلت زن

الف - تولد و دوره نوزادی

پس از گذشت زمان انتظار مادر، اوحدی سخن را از تولد کودک آغاز کرده است:

طفل در تنگ و مادر آهسته
 هر دو از بار یکدگر خسته
 قوت آن خون و هیچ قوت نه
 خبر از بنیت و بنوت نه
 چون برون آید از چنان بندی
 در دگر محنت اوفتد چندی
 باشدش کار او اول پایه
 طلب شیر و جستن دایه
 که بدوشش کشند و گاه به مهد
 گاه صبرش دهند و گاهی شهد
 چون زگهواره در کنار آید
 در دگر گونه گیر و دار آید
 باشدش خوف و بیم از آتش و آب
 آفت خفت و خیز و گریه و خواب

و گرش در سر این هوس نبود
 به معانیش دسترس نبود
 به دکانش برند و بنشانند
 آتشی برد ماغش افشانند
 خوردنی بد، نشستنی غمناک
 نان بی وقت و آب پر خاشاک
 نشنود پند اوستاد و پدر
 نه بدانش گراید و نه هنر
 تا زرش هست می دهد بریاد
 چون نماند شود بدزدی شاد
 فاش و پنهان ز هوشیار و زمست
 ببرد هر چش اوفتد در دست
 به لیش چند پی فکار کنند
 دست آخر سرش بدار کنند

ب - دوره خردسالی

پس از پایان دوره نوزادی، کودک اندک اندک مرحله دوم زندگی را آغاز می کند:

چون چپ خود ز راست بشناسد
 و آنچه خواهند خواست بشناسد
 از سه حالش سخن بدر نبود
 هر سه بی رنج و درد سر نبود

صد از این بی هنر تلف گردد
 تا یکی در هنر خلف گردد
 و گرش بخت یارمند بود
 نام بردار و ارحمند بود

حالت اول، تحصیل علم و دانش است که عاقبتی خاص دارد اما همگان به وصول نمی رسند.

یا به مکتب دهند و استادش
 تا دهد فرض و سنتی یادش
 باز در گریه و خروش افتد
 در کف چوب و مار و موش افتد
 شود آخر فقیه و دانشمند
 راه یابد به خانقاهی چند
 دل او را کند نژند و سیاه
 را تب هفته و وظیفه ماه
 بعد از آن یا شود مدرس عام
 یا معید و خطیب شهر و امام
 یا برون اوفتد بد قافی
 یا به تز دیر و شید و زرافی
 کم رسد زین میان یکی به وصول
 زانکه غرقند در فروع و اصول
 کم رسد زین میان یکی به وصول
 زانکه غرقند در فروع و اصول

رنج بسیار پرده از هر باب
 کرده بر خود حرام راحت و خواب
 از عمل برکنند چراغی چند
 خانه و آسیاب و باغی چند
 غم آنها بگیردش دامن
 آرز و حرص و نیاز پیرامن
 گر غلامش گریخت آه و دریغ
 ور سقط شد ستور بارد میغ
 حسد دشمنانش اندر پی
 حاجت دوستان بجانب وی
 در دل او ز هر طرف قلاب
 بسته بروی ز بیم دلها خواب
 سالها کار این و آن سازد
 که زمانی بخود نپردازد
 نتواند دمی نشستن شاد
 نکند مرگ و آخرت را یاد
 دست منصب گرفته گوش او را
 حُب دنیا ریوده هوش او را
 غافل و خط آگهان در مشمت
 که بخوانند ناگهانش کشت
 عالمی گم شود در این سر و کار
 تا از ایشان یکی رسد به کنار
 او حدی گویی حرکت عمومی جامعه را در آن روزگار

حالت دوم، حالت کسانی است که به دنبال دانش و حرفه نمی روند و در زندگی خود لایبالیگری پیشه می گیرند.

«مثبت» و رو به «فلاح» ارزیابی نکرده است، وی در مسیر تحصیل و علم آموزی اعتقاد داشته است:

کم رسد زین میان یکی به وصول
زانکه غرقند در فروغ و اصول

به زبان دیگر، تقدّات و مباحثی در باب عقاید را برای رسیدن به حق، گاه ناهموار ساز راه جستجوگر دانسته است و در مسیر کار و ثروت اندوزی شرافتمندانه نیز بر این باور بوده که:

عالمی گم شود در این سر و کار
تا از ایشان یکی رسد به کنار

ج - موقعیت زنان عصر وی و بازتابهای آن

زمانه اوحدی خاصه در بخشهای شمال غربی کشور، ناپهنجاری بسیار داشت و شهر مراغه که بارها در مسیر حملات مغولان قرار گرفته بود، و حاکمیت‌های غیر ایرانی و به دور از ارزشهای اسلامی را تحمل می‌کرد، به تحقیق آسیب‌های فراوان دیده بود و برای جامعه ایرانی و مسلمان که در آن زن به گونه «ناموس ملی» تقدّس یافته بود، از هر نوع تندباد حوادث، باید دور نگهداشته می‌شد. اوحدی صادقانه بیانگر آن اوضاع و احوال است و بر عکس گمان‌پروریهای کسانی که بر آثار او آگاهی کامل نداشته‌اند، وی «مخالف زن» و «مانع رشد اجتماعی و فرهنگی» آنان نبوده و روشن است که درباره زنان، بسان روشنگران عصر کنونی هم اعتقاد نداشته است.^{۳۳} وی مانند پاره‌ای از جامعه شناسان که در ظهور «نهاد خانواده» سخن گفته‌اند، چنین آغاز کرده است:

خلق را چون نظر به صورت بود
وطن و منزلی ضرورت بود
چون شود منزل و وطن معمور
بی‌زن و خادمی نگیرد نور
تا اگر بگذرد ازین چندی
هم بماند ز هر دو فرزندی
که نگهدارد آن در خانه
نگذارد به دست بیگانه
ز آنکه از مال غم ندارد مرد
چون بداند که دوست خواهد خورد
عادت زیستن چنین بودست

شریت مرگ و مردن این بودست
پس از بیان «نیاز زیست شناختی» و لزوم تشکیل «خانواده» به عنوان هسته اصلی «عمارت وطن» (= جامعه) و به تعبیر جدید «حیات ملی»، چنین سفارش کرده است:

زن دوشیزه خواه و نیک نژاد
تا ترابیند و شود بتوشاد

و گرش صورت و درم باشد
خود فتوحیست این و کم باشد

اصل در زن سداد و مستوریست
و گرش ایندو نیست دستوریست

پس از ازدواج رعایت چند امر وظیفه اساسی مرد است:

— احترام زن و مهربانی با او
چون‌که پیوند شد به نازش دار

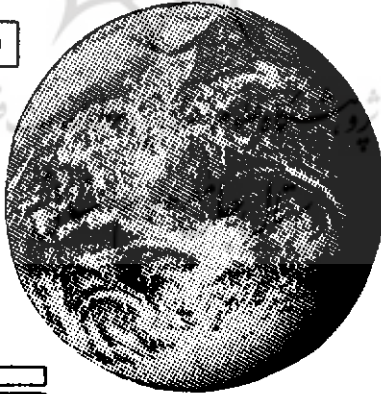
بر سر خانه سرفرازش دار
تو در آیی ز در سلامش کن

او در آید، تو احترامش کن
صاحب رخت و چیز دار او را

پیش مردم عزیز دار او را
— دادن تعلیمات لازم

از سخنهای خوب و گفتن خوش
به نماز و بطاعتش درکش

میکن از بینی از خرد نورش
به نصیحت زبام و در دروش



در علم آموزی معیار، حق طلبی و رضای حق است و دنیا و ارزشهای صوری نباید طالب علم را فریب دهد

گویی حالتهای بد و ناشایست دارند. اوحدی آنان را چنین
تعریف کرده است:

زن به چشم تو گرچه خوب شود
زشت باشد چو خانه روب شود
زن مستور شمع خانه بود
زن شوح آفت زمانه بود
پارسا مرد را سرافرازد
زن ناپارسا براندازد
پس زنان بر دو نوعند، زنان پارسا، زنان ناپارسا.
زن پرهیزگار طاعت دوست
با تو چون مغز باشد اندر پوست
اما...

زن ناپارسا شکج دل است
زود دفعش بکن که رنج دل است
از میان این زنان ناپارسا آنان که خواندن و نوشتن
دانند، راه مفسده را بهتر شناسند.
زن بد را قلم به دست مده
دست خود را قلم کنی زن به
زانکه شوهر شود سیه جامه
به که خاتون کند سیه نامه
او که الحمد را نکرد درست
ویس و رامین چراش باید جست؟

— زنان فراری از خانه و خانواده
زن چو بیرون رود بزین سختش
خودنمایی کند، بکن رختش
ور کند سرکشی، هلاکش کن
آب رخ می برد، بخاکش کن
— در باب رایزنی با زن
پیش خود مستشار گردانش
لیک کاری مکن بفرمانش
راز خود بر زن آشکار نکن
خانه را بر زنان حصار مکن
عشق داری به زن مگویی که هست
که ز دستان او نشاید رست
زن چو مارست، زخم خود بزند
بر سرش نیک زن که بد بزند
نه به حجت توان براه آورد
نه با قرار در گناه آورد
نه بسوگند راست کار شود
نه به پیمان و عهد یار شود
تا که باشی کشت در آغوش
چون برفتی کند فراموش
— در نصیحت به زنان بد
مکن ای شاهد شکر پاره

— حرمت خویشان زن
دل خویشان او مدار دژم
هر یکی را به قدر میخور غم
تا ز لطف تو شرمسار شود
به مراد تو سازگار شود
— یک کیسه و یک دل بودن با زن
با زن خویشتن دو کیسه مباح
و آنچه دارد به سوی خود متراش
زن چو داری مرو پی زن غیر
چون روی در زنت نماند خیر
زن کنی، داد زن ببايد داد
دل در افتاد، تن ببايد داد

بدین سان اوحدی بخش عمده‌ای از فساد و تابسامانی
«خانواده»ها را در حرکات ناهنجار مرد یافته است و در
دنیاله سخنان خود به روشنی بیان می‌کند:

در سفر خواجه بی غلامی نیست
بی می و نقل و کاس و جامی نیست
پیش خاتون جز آب و نان نبود
و آنچه اصلست در میان نبود
این نه عدلست و این نه داد، ای مرد
خانه خود مده بیاد، ای مرد
به ازین کرد باید اندیشه
تا نیاید شغال در بیشه

— یکی از رسمهای زشت که در گیر و دار یورشهای
اقوام غیر ایرانی در جامعه آن روزگار باقی ماند، «غلام
بارگی» بود که فزون بر عیب‌های ذاتی و انسانی، در
خانواده و اخلاق زنان نیز اثرات سوء باقی گذاشت و
اوحدی در پاسداری از حرمت زن و خانواده به این امر
توجه کرده است:

بنده خوب در حرم نبرند
آتش و پنبه پیش هم نبرند
کار ایشان اگرز فتنه بریست
قصه یوسف و زلیخا چیست؟
اما گروهی از زنان که شاید اندک هم باشند، بی ارتباط
با عملهای بر شمرده در فساد خانواده که مردان مقصرند،

اوحدی ساز و کار آفرینش را که متعلق به اغلب حکمای مسلمان است با زبانی ساده و منطقی بیان می‌کند

دل و دین را به عشوه آواره
یا مگرد آشنای و شوی مکن
یا به بیگانه رای و روی مکن
ایزدت داد حسن و زیبایی
هم ز ایزد طلب شکیبایی
چون تو از پرده روی باز کنی
وز در خانه سر فراز کنی
پرده در پیش رخ چو می‌بندی
نه به ریش جهان همی خندی؟
چون شد اندر سرت بضاعت شوی
گردنی نرم کن بطاعت شوی

صورت باید در پرورش او کوشش کند:

طفل را نیست بهتر از دایه
کبک داند نهفتن خایه
طفل کو نو رس جهان خداست
به گزافش کهن کنی نه رواست
زان جهان نو رسیده معصومست
مرغ آن بام، شمع این بوم است
گر نگه داشتیش، گنج بری
ورنه زحمت کشی و رنج بری
کشته تُست، اگر گلست از خار
کشته خویش را تو خوار مدار

ج - پرورش‌های مقدّماتی (= پرهیز از ناشایست‌ها)

اوحدی با شناختی که از روزگار پر ماجرای خود و فسادها و زشتکاریهایی که بر جامعه آن روز ایران خاصه در تختگاههای مغولان، حاکمیت یافته بود، پیشنهادهای اصلاحی ارائه کرده که برای همه زمانها و جامعه‌های سالم مورد قبول نمی‌تواند باشد. آنان که به تاریخ آن روزگار و منطقه‌های مورد هجوم ایران، آگاهی دارند، به این ریزه‌باییهای اوحدی عنایت بیشتر پیدا می‌کنند.

شرم دار ای پدر ز فرزندان
ناپسندیده هیچ مپسند آن
با پسر قول زشت و فحش مگوی
تا نگردد لثیم و فاحشه گوی
تو بدارش به گفتها آزر
تا بدارد ز کرده‌های تو شرم
کارش آموز، تا شود بنده
جوړ کن تا شود سرافکنده
تا این حد همه پرورشکاران پیش از اوحدی و پس از وی، سخنانی دارند، اما وی افزوده است:

مدش دل، که پهلوان گردد
تو شوی پیر و او جوان گردد
ننشیند، سفر کند ز برت
بگدازد ز هجر خود جگرت
هر دم آید بر وی او خطری

۶ - مراحل چندگانه پرورش و آموزش

اوحدی بسان دیگر اندیشه‌گران مسلمان، پرورش را بر آموزش مقدّم دانسته^{۲۴} و تبیین این امر را حتی پیش از تولد نوزاد مورد توجه قرار داده و دامنه سخن را به دوره کمال رسانیده است.

الف - تخمه و نسل و شیر مادر

زن ناپارسا مگیر بجفت
اگر از بهر نسل خواهی خفت
که پسر دزد و نابکار آید
بدنهادست و بد بیار آید
کند اندیشه با تو روز ستیز
آنچه شیرویه کرد با پرویز
شیر شیرویه چون حرام افتاد
خنجرش را پدر نیام افتاد
تخم بد در زمین شوره چه سود
در سپیدی سیاهی آرد دود
شیر بد خلق تخم شر باشد
شیر بد کاره خود بتر باشد

ب - ویژگی‌های حیات کودکان

طفل کوچک چو بهر نان بگریست
چه شناسد که نحو و منطق چیست؟
میل کودک بگردگان و مویز
پیش بینم که بر خدای عزیز
به همین دلیل پدر باید پیش از هر آموزشی، نخست طبیعت فرزند خود را از لحاظ خوراک و مسکن و پوشاک راضی نماید که البته در این باب سختی‌ها وجود دارد.
چون اسیر و عیالمند شوی
به سر و پای در کمند شوی
نان و هیزم کشی چو حمالان
روز و شب تا سحر ز غم نالان
پدر باید بداند که فرزندش از آن اوست و به هر

هر زمان آورند از و خیری
 مادر از اشتیاق او میرد
 پدر اندر فراق او میرد
 یا به جنگش برند و سر بدهد
 یا شود دزد مال و زر بنهد
 گرچه فرزند کشته تو بود
 این بلا دست رشته تو بود

د - تعریفهای عملی (روی آوردن به شایسته ها)

اوحدی در این باب پس از مقدمه‌ای به دو مقوله عنایت دارد. توجه نخست او در وظیفه پدری چنین بیان شده است:

اولین حقت این بود بدرست
 که کنی در سیه سپیدش جست
 دومین پیشه‌ای بیاموزد
 که کفافی از آن براندوزد
 سوم آن کش مدد شوی از مال
 تا شود جفت همسری به حلال

این دوره، همان دوره‌ای است که پدر هم طی کرده و نسله‌ها در جامعه‌ی روایی داشته است، اما برای تحقق آن به نظر می‌رسد که اوحدی دو راه پیشنهاد کرده است:

اول هنر و پیشه، دوم علم و معرفت:

خنک آن پیشه کار حاجتمند
 به کم و بیش از این جهان خرسند
 گشته قانع برزق و روزی خویش
 دست در کار کرده سر در پیش
 به دل از یاد حق نباشد دور
 حاضرش داند از هدایت و نور
 چند سال از برای کار و هنر
 خورده سیلی ز اوستاد و پدر
 رنج خود برگرفته از مردم
 کرده از دسترنج خود پی گم
 دیده دیدار فتح حالت خود
 کرده بر لطف حق حوالت خود
 دل او دارد از امانت نور
 دست او باشد از خیانت دور
 بگزارد به وقت پنج نماز
 سرنگرداند از خضوع و نیاز
 شب شود سربه سوی خانه نهد
 هرچه حق داد در میانه نهند
 خرده نان به عاجز و درویش
 برساند هم از نصیبه خویش
 گرچه اهل هنر بسی باشد
 رستگار این چنین کسی باشد
 مظهر صنع رای اینانست

جنت عدن جای اینانست
 زآنکه نظم جهان ز پیشه‌ور است
 هر نظامی که هست در هنر است
 اما در باب علم و معرفت که راه دوم است:
 دانش آموز و تخم نیکی کار
 تا دهد میوه‌های خوبت بار
 آفتابی ز علم روشن تر
 نیست، بی علم روزگار میر
 گر نخواهی تو نور علم افروخت
 در تنور اثر خواهی سوخت
 به باور اوحدی انسان برای شناخت جهان، خود و

آفریننده، حوالت یافته است:

تو بدان آمدی که کار کنی
 زین جهان دانش اختیار کنی
 بلندی و شکوهمندی انسان در آموختن است:
 تو به آموختن بلند شوی
 تا بدانی که ارجمند شوی

ه - چگونگی آموزش

چون به کسب علوم داری میل
 از همه لذتی فروچین ذیل
 تن به دود چراغ و بیخوابی
 ننهادهی، هنر کجایی؟
 از پی علم دین بیاید رفت



اگر ت تا به چین بیاید رفت
اوحدی در همین ابیات به مسئله‌ای اشاره کرده، که از
کمتر گوینده‌ای اهل عمل، شنیده شده و برای همه نسلها
آموزنده است:

علم بهر کمال باید خواند
نه به سودای مال باید خواند
علم کان از پی تمامی نیست
موجب نشر نیک نامی نیست
هر که علم از برای زر طلبد
دانش از بهر نفع و ضرر طلبد
یا خطیب دهی شود پر جهل
که ندانند اهل از نا اهل
یا ادیب محلتی پرشور
تا کند علم خویشتن در گور
یا در افتد به وعظ و دقایق
تا نماند ز علم او باقی
یا دهندش نیابت قاضی
تا فراموش گرددش ماضی
داد این چار فن چو داده شود^{۲۵}
لوح جاننش ز علم ساده شود
چون اساس از برای حق نهاد
هر چه دادند باز باید داد

بدین‌سان در علم آموزی، معیار حق طلبی و رضای
حق است و دنیا و ارزشهای صوری نباید طالب علم را
فریب دهد، هر چند در آن روزگار و روزگارهای بعد،
گویی:

علم را چند چیز می‌باید
اگر آن بشنوی ز من شاید
طلبی صادق و ضمیری پاک
مدد کویکی ازین افلاک
اوستادی شفیق و نفسی خُر
روزگاری دراز و مالی پُر
با کسی چون شد این معانی جمع
به جهان روشنی دهد چون شمع
این امور، یعنی طلب صادق، ضمیر پاک، مدد افلاک،
استاد شفیق، نفس آزاد (به دور از تعصب)، روزگار دراز و
مال فراوان، اگر فراهم گردد:

سالها درد و رنج باید دید
از ریاضت شکنج باید دید
تا یکی زین میانه برخیزد
فاضلی از زمانه برخیزد

و - علم در خدمت مردم و وجوب احترام به استاد
دانشمندان نباید علم را در انحصار خود قرار دهند،
زکوة علم تعلیم آن است:

علم داری، ز کس مدار دریغ
بر دل تشنگان بیار چو میخ
می ده از زانکه مایه‌ای داری
مستعد کمال را یاری
عالمی کش بداد میل بود
مال خود پیش او طفیل بود
مردم نیز باید همه گاه حرمت و بزرگواری استاد را
رعایت نمایند، ابیات مشهور ذیل نشان دهنده این امر
است:

واجب آمد برآمدی شش حق
اولش حق واجب مطلق
بعد از آن حق مادرست و پدر
و آن استاد و شاه و پیغمبر
اگر این چند حق بجای آری
رخت در خانه خدای آری
حق اینها بدان که اربابند
مقبلان این دقیقه دریابند
حُب ایشان سرت برافرازد
بغض ایشان به خاکت اندازد

ز - سفر و سیر آفاق

اوحدی خود در جوانی اهل سیر و سیاحت بوده و به
اهمیت این امر از لحاظ تعلیم و تربیت و دیانت آگاهی
داشته^{۲۶} و از این رو در روشهای پیشنهادی خود به این
مسئله توجه کامل کرده است:

چون ندانی ز خود سفر کردن
بایدت بر جهان گذر کردن
تا ببینی نشان قدرت او

با تو گوید زبان قدرت او
بکن اندر زمان مستی خود
سفری در زمین هستی خود
تا بدانی که کیستی و که ای؟

در چه چیزی و چیستی و چه ای؟
چون ندانی بیای روح سفر
بایدت در جهان چو نوح سفر

در سفر و دیدار از بلاد و سرزمین‌های دیگر انسان
توجه می‌یابد:

هر زمینی سعادت‌ی دارد
هر دهی رسم و عادت‌ی دارد
در طلب‌گر تو پاک باشی و خُر
همچو دریا شوی ز معنی پر
هر دمی آزمایشی باشد
هر نگاهی نمایشی باشد

اما در سفر نیز باید آداب و تربیتی را رعایت کرد:
با ادب رو که نیکخواه تو اوست

در اندیشهٔ اوحدی هستی از فیض‌های الهی است و «أول ما خلق الله»، عقل است

در سفرها دلیل راه تو اوست
بردباری کن و قناعت ورز
تا ز دلها قبول یابی و ارز
به سفرگر چه آب و دانه خوری
بی ادب سلیلی زمانه خوری
مکن اندر روش قدمها سست
تا بیاری سبو ز آب درست

حاصل سخن

اوحدی، شاعر عارف و دانشمند وارسته و متعهد
ناآرام قرن پراشوب و مفسده‌انگیز پس از حمله مغول،
اندیشه‌هایی در باب شناخت و پرورش و آموزش کرده که
هم نشان‌دهنده اوضاع فرهنگی زمان اوست و هم رهنمود
کامل برای نسلهای بعد، خاصه دورانهایی که به گونه‌ای به
آن عصر شباهت دارند.

اوحدی را به تحقیق با معیارها و مصداقهای امروز
نمی‌توان شناسایی کرد، لکن برای دریافت‌های سهلتر
شاید بتوان در او ویژگیهای زیر را پیدا کرد که با واژه‌های
جدید هم‌نواپی دارد:

نخست، عقل‌گرایی، وی فرد انسان را برترین و
نخستین ودیعه حق تعالی دانسته و حتی نگاهیانی دیانت
را در خردمندی شناخته است.

ای نخستینه فیض عالم جود
اولین نسخه سواد وجود
دین ز حفظ تو پایدار بود
دل ز نور تو باقرار بود

دوم، ست‌گرایی، وی به گذشته‌های ایران و میراثهای
فرهنگی نیاکان چون «فرکیخسروی» و سیرت‌های
پسندیده گذشتگان دل‌بستگی دارد.

بتو هستند منزلی آباد
تا ازیشان کنی به نیکی یاد
سیرت آن گذشتگان بشنو
چو شنیدی بنه اساسی نو

سوم، تحویل‌گرایی، با آنکه به گذشته و ارزشهای
تاریخی دل‌بستگی دارد، لکن آنها را در تحویل و دگرگونی
دانسته است و تفاخر بدون تعلقات فرهنگی را نمی‌پذیرد.

زان مبدل شدست آیینها
که جهان موج می‌زند زینها

چه تفاخر کنی به نام پدر؟
چو ندانی نهاد گام پدر
هیچ تخمی مکار و کشت مکن
نام آهای خویش زشت مکن
تو که شب مستی و سحر مخمور
کی کنی خانه پدر معمور؟

چهارم، وحدت‌گرایی، وی به فلسفه وحدت وجودی
و اشراق ایرانی - اسلامی اعتقاد دارد.

در زمین هر چه جسم و جان دارد
آسمان صورتی از آن دارد
او برین نور سایه افکنده
سایه این به نور آن زنده
اگر آن نور نیک حال بود
عیش این سایه برکمال بود

اصل نزدیک و اصل دور یکی است
ما همه سایه‌ایم و نور یکی است
باز آنها که پیش ما نورند
به حقیقت چو سایه مهجورند

پنجم، تقابلی‌گرایی، نوعی تضاد در وحدت (=تنوع)
که روش استنتاج «وضع مجامع» را به یاد می‌آورد، در
اندیشه‌های اوحدی مشهود است.

شبی و روزی و نور و ماده
سعد و نحس از پی هم افتاده
ثابتی در مزاج بسیاری
واقعی در ازای طیاری

این یکی معطی، آن یکی قاطع
این یکی تیره و آن دگر ساطع
باز ازین جمله ثابت و سیار
هر یکی با یکی دگر شد یار

نحس با نحس و سعد با مسعود
ممتزج رنگ هر دو گیرد زود
از روش چون به هم درآمیزند
حانهای عجب برانگیزند

ششم، علم‌گرایی، این امر در بندهای پیش مورد توجه
قرار گرفت.

علم عقلست و نفس علم خدای
پیش از این بیخودی مکن بخود آی
نیست آب حیات جز دانش
نیست باب نجات جز دانش

هفتم، اخلاق و عدالت‌گرایی، کمک به مردم، رهنمود
به گمگشتگان، حفظ عزت نفس، خوار نکردن خویش
خویش در برابر مقامات و مناصب و ثروتهای دنیوی با
مردم بودن و با مردم زیستن و عدالت و دادگری را شعار
همیشگی خود کردن.

خانه در کوی بختیاران کن

دوستی با لطیف کاران کن
حق همسایگان بزرگ شمار
باطلی گر کنند یاد میار

پی ز رنجور هم دریغ مدار
قرص جوید، درم دریغ مدار
به یتیمان کوچه میکن چشم
بیوگان را سخن مگوی بخشم
باغت ار هست و هیزم و میوه
دورکن قسم مفلس و بیوه
با غریبان به لطف خویشی گیر
بدعا و سلام پیشی گیر

ظلمت ظلم تیره دارد راه
عدل باید جناح و قلب سپاه
خانه ظالمان نه دیره، نه زود
به فضیحت خراب خواهد بود
ظلم تاریک و دل سیه کندت
عدل رخشنده تر ز مه کندت

هشتم، فتوت و جوانمردی، که اوحدی در پایان منظومه جام جم به آن رسیده است.^{۲۷}

مردم و مرد بوده‌اند ایشان
صاحب درد بوده‌اند ایشان

مردی و مردمی بهم پیوست
داد از آن هر دو این فتوت دست
پیش از این مردمی چنین بودست
رسم اهل فتوت این بودست

اوحدی به اصل فتوت که در زمان او مهجور مانده، شدیداً معترض است و با تأسف تمام گوید:

وین دم از هر دو خود نشانی نیست
نامشان بر سر زبانی نیست
بر نشیند که صاحبم بر صدر
امردی چند گرد وی چون بدر
بد کند کار، نیک دارندش
همه عیبی هنر شمردنش

اوحدی با داشتن اصول فکری و اخلاقی و دینی، در آن روزگار که از زبان مورخان بزرگی چون عظاملک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله، ابن اثیر و دیگران رویدادهایی نقل شده، که در تاریخ هیچ قوم و ملتی همانند نداشته است، برای دفاع از فرهنگ و فضایی برخاسته و حوالتی برای خود قایل شده که از لحاظ تاریخی، کم نظیر بوده است.

عنایت به امر تعلیم و تربیت، آموختن سختی و تحمل مشکلات، دور نگاهداشتن کودکان و نوجوانان از مفاسد و آسیبهای حاکم بر جامعه زیر سلطه مغولان و

همهانگ دانستن دانش با کار و هنر و فراگرفتن پیشه، بسی توجهی به مادیات و جلوه‌های فریبنده حیات اجتماعی، تحریر به داشتن فضایل، دوری از خرافات و طامات و دادن حاکمیت به عقل و خردمندی، از وجوه ممتاز آثار اوحدی است که بر پایه بینات موجود در تراجم احوال و تذکره‌های آن روزگار، خود بر آنچه گفته و نوشته و باقی نهاده، عمل کرده است و چونان که خود درباره انسان مهذب گفته، «تن به داشته سرشته» و «دل به دانش فرشته» کرده بود.

پانوشت‌ها:

۱۷. مسرور (حسین)، مقدمه بر احوال و آثار اوحدی اصفهانی معروف به مراغه‌ای.

۱۸. نفس روینده و جنیش به مراد.

۱۹. رفتن، روی پا حرکت کردن.

۲۰. اندیشه و تفکر.

۲۱. استفاده از دست و آغاز ساختن.

۲۲. برخورداری از اصوات در نقل مفاهیم و شناساندن اشیاء.

۲۳. مولف کتاب تاریخ اجتماعی ایران به این امر بسیار روشنگرانه توجه کرده است. برای آگاهی رجوع کنید به ص ۵۳۴ - ۵۳۷.

۲۴. در آیات متعدد قرآن مجید، کلمه «تزکیه» (بزرگبیم) مقدم بر «تعلیم» (یعلّمهم) آمده است. بی تردید اوحدی با آشنایی به قرآن و عرفان، بر این تقدم اعتقاد داشته است.

۲۵. خطیبی رادیبی و واعظی و قضاوت.

۲۶. در بیش از ده آیه از قرآن مجید، امر به سیر و سیاحت و شناخت احوال گذشتگان آمده است. این آموزش (= سیر آفاق) در کنار ممارستهای نفسانی (= سیر انفس) از معیارات معرفت اسلامی است که اوحدی بدان آشنایی داشته و آموزندگان را به آن فراخوانده است.

۲۷. در اینکه اوحدی کتاب جام جم را با عرفان و فتوت پایان داده، مرحوم سعید نفیسی نیز در دیباچه کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی بدان اشاره کرده است.

